**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

**بررسی حکم چهارم مجتهد متجزی**

کلام در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزی جایز است یا نه؟

عرض شد کلمات اعلام باید بررسی شود تا بعد نظریۀ مختار را هم توضیح بدهیم.

رسیدیم به بررسی مطالب محقق خوئی، عرض شد دو نظریۀ متنافی داشتند ولی بالاخره در التنقيح في شرح العروة الوثقى که کتاب فقهی ایشان است با توضیحاتی که ذکر شد پذیرفتند جواز تقلید از مجتهد متجزی را، خلاصۀ دلیلشان هم با توضیحات مفصل سیرۀ عقلاء است و بعد ادلۀ نقلی هم رادع از این سیره نیست.

عرض می‌کنیم حداقل پنج اشکال به مطالب مبسوط ایشان وارد می‌شود که بعضی از آنها اشکالات حاشیه‌ای است.

**اشکال اول:** در مصباح الاصول و در التنقيح في شرح العروة الوثقى وقتی بحث از سیرۀ عقلاء بر جواز تقلید از مجتهد متجزی را داشتند، در مصباح الاصول ص 443 فرمودند سیرۀ عقلاء حجت نیست تا وقتی شارع او را امضا نکند پس ملاک حجیت سیرۀ عقلاء امضای شارع است. در التنقيح في شرح العروة الوثقى فرمودند سیرۀ عقلاء اگر ردعی از طرف شارع نرسد حجت است، سؤال ما این است که در باب سیره دو مبناست، کدام مبنا را شما قبول دارید؟ آیا سیرۀ عقلاء وقتی حجت است که از طرف شارع یک جنبۀ اثباتی باشد، این سیره را امضا کند؟ این یک مبناست این مبنای شما در مصباح الاصول. در التنقيح في شرح العروة الوثقى می‌گویید سیرۀ عقلاء با عدم ردع شارع هم حجت است، امضا لازم نیست، عدم الردع کافی است مبنای شما کدام یکی است؟ اینها با هم متفاوت می‌شود.

**اشکال دوم:** نسبت به ادلۀ خاص که رادع از سیره هست یا نه، بحث آیۀ ذکر را مطرح کردند « فاسئلوا اهل الذکر» در التنقيح في شرح العروة الوثقى ایشان جواب دادند، فرمودند اصلا آیۀ ذکر ربطی به بحث تقلید تعبدی در احکام شرعی ندارد، بلکه آیۀ ذکر موردش اصول دین و بحث نبوت است، لذا در بحث تقلید چرا آیۀ ذکر را مطرح می‌کنید؟

در حالی که در مصباح الاصول ص 449 تصریح می‌کنند[[2]](#footnote-2)، می‌فرمایند آیۀ ذکر عام است، شامل تقلید تعبدی هم می‌شود و بعد حتی اضافه می‌کنند اینکه آیۀ کریمه در مورد خاص نازل شده که بحث نبوت و علائم پیامبر آخر الزمان است و قرآن می‌گوید بروید از اهل ذکر بپرسید، این باعث نمی‌شود که آیه اختصاص به مورد داشته یاشد بلکه «ان القرآن یجری مجری الشمس و القمر و لا يختص بزمان دون زمان و لا مکان دون مکان و لا مورد دون مورد». اگر این نکته را قبول کنیم که در مصباح الاصول کاملا بر آن تأکید می‌کنید. بنابراین آیۀ کریمه شامل تقلید در احکام شرعی می‌شود و شما قبول دارید آیۀ ذکر ظهورش حصر است، فقط از اهل ذکر بپرسید و اهل ذکر هم می‌گویید شامل مجتهد متجزی نمی‌شود کسی چهار مسأله یا ده مسأله را بلد است این اهل ذکر نیست شما می‌گویید. این بیانات را کنار هم بگذاریم آیۀ کریمه رادع سیره می‌شود، چگونه می‌گویید آیۀ ذکر رادع سیره نیست چون مربوط به نبوت است؟ در مصباح الاصول می‌فرمایید آیۀ ذکر شامل تقلید می‌شود و ظهور در حصر دارد، بنابراین آیه باید رادع سیره باشد.

**اشکال سوم:** شما در آیۀ نفر قبول می‌کنید که آیۀ نفر مربوط به تقلید می‌شود در احکام شرعی ولی این آیۀ نفر حصر نمی‌کند که حذر فقط باید از قول متفقه باشد، ولی نسبت به آیۀ ذکر می‌فرمایید آیۀ کریمه دال بر حصر است، فقط از اهل ذکر سؤال کنید. سؤال ما این است که در آیۀ ذکر که ادات حصر نیست، موضوع و حکم است در آیۀ نفر هم همین است، آیۀ نفر هم می‌گوید یک عده بروند فقیه و متفقه شوند تا این فقیه انذار کند و دیگران حذر کنند، چگونه آیۀ ذکر دال بر حصر است ولی آیه نفر دال بر حصر نیست؟ آیۀ نفر هم می‌گوید فقیه در دین شوند و بعد انذار کنند، اگر آیۀ نفر هم با این بیان شما حصر باشد، بر مجتهد متجزی که چهار مسأله یا ده مسأله بلد است به قول خود شما معلوم نیست فقیه در دین صدق کند لذا آیۀ نفر هم در حقیقت رادع از سیره می‌شود.

**اشکال چهارم:** شما وقتی می‌خواستید بیان کنید که مقبوله و مشهوره رادع از سیره نیستند، چند اشکال کردید که جلسۀ قبل مطرح شد. یک اشکال این بود که فرمودید بین مقبوله و مشهوره تعارض است، فرض کنید هر دو تقلید را شامل می‌شود و فرض کنید قضا ملازمه دارد با فتوا، فرمودید بین این دو تعارض است. مقبوله می‌گوید تقلید کنید از «العارف بالاحکام» یعنی مجتهد مطلق، مشهوره می‌گوید «یعرف شیئا من قضایانا» یک چیزی از احکام ما را بلد باشد، مجتهد متجزی هم «یعرف شیئا من قضایانا»، گفتید بین این دو تعارض است لذا تساقط می‌کنند و مقبوله نمی‌تواند مانع از سیره باشد.

عرض ما این است که در مبانی تکملۀ المنهاج خود شما یک مطلبی دارید که این تعارض بین مقبوله و مشهوره از بین می‌رود، و هم مقبوله رادع سیره می‌شود و هم مشهوره رادع سیره می‌شود و آن بیان شما این است که شما می‌فرمایید «یعرف شیئا من قضایانا» شامل مجتهد متجزی نمی‌شود به خاطر اینکه قضایا و احکام ائمه و علمشان به احکام آن قدر فراوان است، میلیاردها فروعات دارد هر چه در محاسبه بیاید که این باعث می‌شود به کسی می‌شود گفت «یعرف شیئا من قضایانا» که مثل صاحب جواهر باشد، نسبت را حساب کنیم، به مجتهد مطلق می‌توانیم بگوییم «یعلم شیئا من قضایا اهل بیت و من احکامهم» آن کسی که ده یا بیست یا صد مسأله را بلد است، او کالعدم است در مقابل علوم اهل بیت علیهم السلام.[[3]](#footnote-3)

اگر این بیان شما درست باشد که حالا بعد ما بحث می‌کنیم که فهم این روایت به صورت دیگری است، اگر این درست باشد نتیجه این می‌شود هم مشهورۀ ابی خدیجه اگر در بحث تقلید کارساز باشد می‌گوید از کسی تقلید کنید که «یعلم شیئا من قضایانا» یعنی مجتهد مطلق باشد، مقبوله هم می‌گوید «العارف بالاحکام» یعنی مجتهد مطلق پس با هم تعارض ندارند و هر دو رادع سیره می‌شوند و تعارض بین این دو را خود شما برطرف کردید و دیگر تعارضی نخواهد بود.

**اشکال پنجم:** از یک نگاه دیگر شما با یک بیانی نسبت به مشهورۀ ابی خدیجه یک توضیحی دادید که مشهورۀ ابی خدیجه نه در بحث تقلید و نه در بحث قضاء اصطلاحی هیچ کاربری ندارد، اصلا مطلب دیگری می‌گوید و ربطی به مقبوله ندارد و در تعارض با مقبوله هم قرار نمی‌گیرد لذا مقبوله تساقط نمی‌کند و رادع سیره است.

آن بیان این است که محقق خوئی با یک بیانی می‌فرمایند مشهورۀ ابی خدیجه در مورد قاضی تحکیم است نه قاضی منصوب یعنی دو نفر که با هم اختلافی داشتند می‌توانند یک کسی را حَکَم قرار بدهند و او بینشان حکم کند و بگوید این کار را انجام بدهید و هر دو هم قبول کنند، در قاضی تحکیم اجتهاد هم شرط نیست چه برسد بگوییم اجتهاد مطلق یا متجزی، قاضی تحکیم مثل شورای حل اختلاف امروز می‌ماند، اگر مشهورۀ ابی خدیجه نسبت به قاضی تحکیم است، مقبولۀ عمر بن حنظله نسبت به قاضی منصوب است اینها ربطی به هم ندارند مقبوله قاضی منصوب را می‌گوید کسانی که می‌گویند بین قضا و فتوا ملازمه است کاملا می‌تواننند بگویند مقبوله رادع از سیره خواهد بود.

بنابراین مطالب محقق خوئی در اینکه ادلۀ خاص نمی‌تواند رادع از سیره باشد قابل قبول نیست ممکن است گفته شود ادلۀ خاص توان دارد مانع از سیره باشد.

تا اینجا کلام محقق خراسانی، محقق عراقی و محقق خوئی در جواز و عدم جواز تقلید از مجتهد متجزی ذکر کردیم و فی الجمله نقد کردیم. دو کلام دیگر را مختصر اشاره می‌کنیم مراجعه کنید و بعد وارد نظر مختار می‌شویم کلمات تلمیذ محقق خوئی، مرحوم تبریزی را در دروس فی مسائل علم الاصول[[4]](#footnote-4) و مراجعه کنید مطالب محقق حکیم را در مستمسک العروه[[5]](#footnote-5) را ببینید آقایان از چه دیدگاهی وارد می‌شوند در بحث جواز و عدم جواز تقلید از مجتهد متجزی؟ که ادامۀ بحث خواهد آمد.

1. - جلسه چهلم – چهار‌‌‌شنبه – 29/11/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الأصول( مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : 2 صفحه : 449:«أما الآيات (فمنها)- قوله تعالى: (فاسألوا أهل الذّكر إن كنتم لا تعلمون) و (منها)- قوله تعالى: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ ... إلخ و تقييد جواز العمل- بقول أهل الذّكر المستفاد من آية السؤال بصورة حصول العلم بالواقع- يدفعه الإطلاق. و كذا الحال في آية النفر. و ما ورد في بعض الروايات- من تفسير أهل الذّكر بالأئمة عليهم السلام أو بعلماء اليهود كما في بعضها الآخر- لا يضر بالاستدلال بالآية الشريفة للمقام، لما ذكرناه في بحث حجية خبر الواحد و في مقدمات التفسير:

   من أن نزول الآية في مورد خاص لا يوجب اختصاصها به، بمعنى أنه لا يوجب انحصار المراد به، فان القرآن يجري مجرى الشمس و القمر. و لا يختص بمورد دون مورد، كما دلت عليه الروايات الكثيرة. و في بعضها «إن القرآن لو نزل في قوم فماتوا لمات القرآن» و هذه الروايات مذكورة في كتاب مرآة الأنوار المعروف بمقدمة تفسير البرهان، فراجع». [↑](#footnote-ref-2)
3. - در مبانی تکمله منهاج من این بحث را پیدا نکردم ولی در کتاب فقه الشيعة - الاجتهاد و التقليد؛ ص: 160 نظیر همین بیان هست: «و أما عن رواية أبي خديجة فبأنه لو كانت كلمة (من) في قوله- عليه السّلام-: «يعلم شيئا من قضايانا» كما في متن التهذيب أو «من قضائنا» كما في متن الكافي و الفقيه (بيانية) فعدم صدقه على معرفة البعض ظاهرا جدا، إذ المراد حينئذ أن يعلم قضاياهم، أو قضائهم، أما على الأول فلظهور الجمع المضاف في العموم، و أما على الثاني فلعدم صدق معرفة الطبيعة- أي طبيعة قضائهم عليهم السّلام- على معرفة مسألة، أو مسألتين مثلا فإنه إذا قيل: «فلان يعرف الطب» لا يصدق ذلك مع معرفة مسألة طبّية، بلا لا بد و أن يعرف جملة معتدا بها من مسائل الطب لولا ظهورها في إرادة الكل. و إذا كانت كلمة (من) (تبعيضية) كما هو الأظهر بل لا يصح (البيانية) على رواية «قضايانا» لعدم مطابقة البيان للمبين، إذ المناسب حينئذ أن يقال أشياء من قضايانا- فلا يصدق على معرفة البعض أيضا «1» لأن مفهوم بعض الشي‌ء يختلف سعة و ضيقا باختلاف سعة المضاف إليه و ضيقه، فلا يصدق على القطرة أنه بعض ماء البحر عرفا. و بما أن علوم أهل بيت العصمة- عليهم السّلام- أبحر لا يحيط بها أحد فمعرفة بعض منها لا تكون إلا بمعرفة مقدار معتد به من أحكامهم، (و ان شئت فقل) إن مناسبة الحكم و الموضوع تمنع عن الحمل على‌ معرفة البعض القليل، لأن منصب القضاء من مناصب الأنبياء و أوصيائهم كما في بعض الأخبار و لا يليق من يعرف قضاء واحدا أو قضائين بهذا المنصب العظيم. (فالإنصاف) أن ظهور رواية أبي خديجة في لزوم معرفة جملة معتد بها من الأحكام بحيث توجب صدق عنوان الفقيه لا ينبغي الريب فيه، فضلا عن المقبولة التي هي كالصريحة في ذلك». [↑](#footnote-ref-3)
4. - دروس في مسائل علم الأصول جلد : 6 صفحه : 247:«...ثمّ إنّه لا ينبغي التأمّل في أنّ المتجزي مع اجتهاده الفعليّ في بعض المسائل كالمجتهد المطلق يجوز له العمل باجتهاده، كما هو مقتضى اعتبار العلم و الأمارة و الاصول حيث إنّ المفروض أنّ المتجزّي يعتمد في تلك المسائل على العلم و الأمارة بعد الفحص اللازم فيها، و مع فقدها يعتمد على الأصل، كما لا يبعد أن يعتمد العاميّ و يرجع إليه فيها في تلك المسائل إذا لم يعلم مخالفة نظره لمجتهد آخر مساو له أو مجتهد مطلق- تفصيلا أو إجمالا- كما هو مقتضى أدلّة جواز التعلّم و الأخذ بمعالم الدين من العارف بها الثقة المأمون، و لا يبعد نفوذ قضائه أيضا فيما حصّله من أحكام الوقائع و كيفيّة الحكم المعتبر، حيث يعمّه قوله (عليه السلام): يعلم شيئا من قضاياهم و يروى أحاديثهم و ينظر في حلالهم و حرامهم، إذا كان بمقدار معتدّ به، لا مثل استنباط مسائل قليلة معدودة كما لا يخفى». [↑](#footnote-ref-4)
5. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌1، ص: 43 به بعد:«و أما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق‌ أو الإجماع فلا يصح تقليد المتجزئ. لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا‌ مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، و لكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه» «1».

   و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شي‌ء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي.

   و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثلها في الاشكال دعوى معارضتها‌ بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث‌ .. (الى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم...» [↑](#footnote-ref-5)